

زیبایی شناسی نهج البلاغه

زیباشناسی نهج البلاغه

علیرضا باوندیان

أَنْ مِنْ أَحَبِّ عِبَادِ اللَّهِ إِلَيْهِ عِيداً أَعَانَهُ اللَّهُ عَلَى نَفْسِهِ
از بزرگترین نعمتهای خداوندی بر یک بنده آن است که او را
در خودشناسی و خودسازی کمک نماید.

جوهر است انسان و چرخ او را عرض

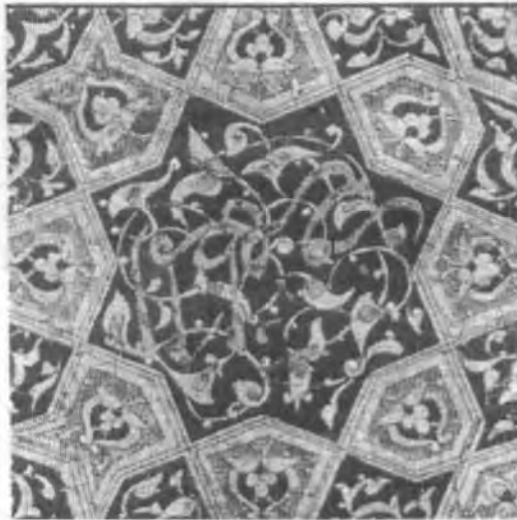
جمله فرع و سایه اند و تو عرض
تاج کو مناست بر فرق سرت

طوق اعطیناک اویز بورت

این اصالت انسان و انسان محوری درباره زیباییهای طبیعی
و هنری را هرگز نمی توانیم با آن انسان شناسیهای سطحی نگر
تفسیر و توجیه کنیم.

«اریک نیوتن» توییحی متوجه فیلسوفان می کند و می گوید:
«آنها جملگی در پی واریسی احوال ذهن آدمی اند و
هیچکدامشان به ابره های زیبا نمی نگرند. حتی تا آنجا که
کتابهای ایشان به ندرت مصور است؛ این متفکران به جای آنکه
خاصیت ذاتی (خاصیت عینی زیبایی) را مورد مطالعه قرار دهند،
به آنالیز تأثیر آن خاصیت بر ذهن خود می پردازند؛ و ظاهراً دلیل
معتبری وجود ندارد که بر اساس آن بتوانیم یک هیجان عاطفی
را مهمتر از علت ایجادکننده آن به شمار آوریم.»

این توییح به همان اندازه که دامان فیلسوفان یک سونگر را
می گیرد، به آن گروه از تحلیلگران عینی نیز چشم دارد که بیناد



برای پرواز انسان از محسوسات به مافوق آن است؛ همان ودیعی که در عالم درون نهفته است؟ آیا می‌توانیم برای زیباییهای مشهود طبیعی که آن به آن در برابر حواس ما صف کشیده‌اند و بی‌دری تحسین ما را برمی‌انگیزند حقیقت مشترکی جز یک حقیقت معقول مجرد در عالم اکبر درون بیابیم؟ منشا و مصدر زیباییهای چشم‌نواز بیرون در کجاست؟

نفس نفس اگر از باد تشنوم بویت
 زمان زمان چو گل از غم کنم گریبان چاک
 هنرمندان با رهسپار شدن به کوی عالم کبیر و بهره‌مندی از نشئه «بها» می‌توانند با کمال مطلق ارتباط برقرار کنند. هر اندازه که این اقامت، هوشیارانه‌تر و لاجرم عاشقانه‌تر باشد به یقین تحفه‌های زیباتری به عرصه محسوس خواهد آورد.

مقیم کوی تو تشویش صبح و شام ندارد
 که در بهشت نه سالی معین است و نه ماهی
 اقامت در کوی درون، توفیق عظیمی است که در ید اختیار انسانهایی قرار می‌گیرد که عمیقاً قابل به این حقیقتند که انوار هستی با درون آدمی گفتگوها دارند.

من بگوش خود از دهانش دوش
 سخنانی شنیده‌ام که میرس
 سوی من لب چه می‌گزی که مگو
 لب لعلی گزیده‌ام که میرس

پس عالی‌ترین و جاودانه‌ترین زیباییها همانهایی هستند که مبانی و انگیزه‌های درونی و اخلاقی والا دارند، زیباییهایی که انسان را به تأمل در شگفتیهای درون فرا می‌خوانند و خوش قادرند تا جان را از قلمرو محسوسات و خواستههای متعارف بالاتر ببرند. زیباییهایی که انسان را مقیم خلوت رازالوده درون می‌کنند تا گوهرهای شاهوار و بی‌بدیلی از معنی را فراچنگ

نهج البلاغه بحری است از زیبایی اصیل.

هر معنایی در خانه لفظ متناسب

خود جای گرفته است و رسایی و شیوایی در حد

اعلای خود قرار دارند.

هیچ واژه‌ای به عزم تزیین صرف به کار بسته نشده

و هیچ اندیشه‌ای بدون اتحاد

همه جانبه با شاكلة کلی سخن و کلمات،

چهره‌نمایی نمی‌کند. کتابی که نه تنها فراخوان

مسلمانان به بیلاقات بی‌پایان زیبایی ا

صیل است که خود جلوه‌ای ستودنی از آن برای

همیشه ایام به‌شمار می‌آید.

اصیل پدیده زیبایی را نمودهای فراروی چشم می‌شمارند و جمال را صرفاً در خارج می‌جویند. حال آنکه آوازه جمال دلدار را باید از ژرفای جان شنید؛ تا بسان باد و آب و آتش در قلمرو بی‌منتهای عشق او دوید. اگر تفاسیر ما درباره بعد عینی و نمود هنرهای زیبا، مانند واقعتهای علمی محض که در عالم بیرون ذهن تفسیر و توجیه می‌شوند بسنده بود هیچ دلیلی برای رجوع به درون و تحلیل و ترکیب در استعدادهای کیفیت‌پذیر درون وجود نداشت.

آنچه عنصر اساسی زیبایی را پدید می‌آورد، عشق انسان بر شهود مستقیم عالم وجود است. زمانی که این شهود، چهره نمود، در آن هنگامه است که عقل به بیان دلایل و توضیح تصاویر عقلانی و ریاضی عالم وجود می‌پردازد و چنین است که مولا علی (ع) بر شناخت گوهرهای باطن در نهج البلاغه شریف تأکید زیاد دارد. زیباییهای عالم صغیر به مراتب پر دامنه‌تر و برانگیزاننده‌تر از زیباییهای عالم کبیر است و آنجا که انسان حجابهای حایل میان خود و معشوق را - مؤمنانه و مشفقانه - از میان برمی‌دارد در آن صورت است که می‌تواند از انکشاف پرشکوهی که به مدد اهتمام بلیغ خود در خودشناسی انجام داده است لذتی بی‌کراهه برد. میان عاشق و معشوق هیچ حایل نیست تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیزد. «اتزعم انک جرم صغیر و فیک انطوی العالم الاکبر».

ایا چنین می‌پندای که جته‌ای کوچک هستی در حالی که جهانی بزرگتر در اندرون تو پیچیده است. برآستی هیچ فرضیه و نظریه‌ای نمی‌تواند پدیده نمودار سازی زیبایی و انکشاف قلمروهای حیرت‌آفرین زیبایی را به‌طور کامل جز این سخن حضرت علی (ع) توضیح و تفسیر کند. آیا یکی از منطقی‌ترین احتمالات آن نیست که گفته شود: قدرت تجرید با انواع گوناگونی که از مهمترین مختصات ذهنی آدمی است نردبانی

«ان لم تعلم من أين جئت لاتعلم الى أين تذهب». اگر ندانی از کجا آمده‌ای، نخواهی دانست که به کجا خواهی رفت. حیات انسانی، بدون ادراک آغاز آن قابل تفسیر نیست. زمانی که بدایت برای عرصه‌های دریافتگری انسان وضوح پیدا می‌کند، زمانی که آدمی به جهت‌داری اسلام می‌اندیشد، به‌اینکه نظام «ازاوی» و به‌سوی اویی (انالله و انا الیه راجعون) همه ذرات این عالم را در احاطه‌ای فرخنده دارد، به‌اینکه از بی‌نهایت آمده‌است و به‌جانب بی‌نهایت سیر می‌کند، با زیبایی شکوهمندی خود را ملازم می‌یابد. عالمی در برابرش جلوه‌گر شده‌است که صورت آن با ماده‌اش در نهایت سازگاری به سر می‌برد و این حسن وفاق است که زیبایی غیرقابل وضعی را متعین می‌سازد. این سنت حرکت در حیات معقول است. شناور شدن در بی‌نهایت، بالا آمدن از مرزهای عالم ناسوت، دیدار فریبیهای عالم بی‌نقص و نقض معشوق ازل. وقوف به وجود پرشکوه اما دست‌نیافتنی سیمرغی که در جایگاه رقیعش (قاف) که همانا بلندترین نقطه عالم است - نشسته و سایه‌سار زیبایش را گسترانیده است. همان عنقای بلند آشیانه‌ای که جان جهان است و همه زیباییهای محسوس، رشحهای و لمعهای از فیض بی‌پایان اوست.

یار ب‌به که شاید گفت این نکته که در عالم

رخساره به کس ننمود آن شاهد هر جایی با دانستن اینکه از بهشت آمده‌ایم و به دیدار بهشت رخساره آن شاهد دلارام خواهیم شنافت، می‌توانیم حقیقت زیبایی را دریابیم. همان زیبایی غرورانگیزی که ترسیم‌کننده هندسه شخصیت انسان است؛ انسانی که مبدأ و معاد خود را می‌داند، لذا به فضیلت

نهج البلاغه با یکار بستن هماهنگی تام و تمام میان معنی و لفظ که آن را به حد اعلای زیبایی می‌رساند بر علیه زیبایی صوری می‌شورد؛ و بسان قرآن مجید (طه آیه ۱۳۱) زیبایی صوری را یکی از وسایل «آزمایش» اولاد آدم ذکر می‌کند. اینجاست که انسان باید به مبارزه با امواج برخیزد و با تمسک به «بها» (زیبایی بهت‌آفرین چیره بر ذات جهان) نگذارد بهانه‌های دنیایی او را به سنگلاخهای بی‌پایان آن گرفتار سازد



رسیده‌است و فضیلت یعنی زیبایی پایدار.

اوصیكما و جمیع ولدی و اهلی و من بلغه کتابی، بتقوی الله و نظم امرکم و اصلاح ذات بینکم، فانی سمعت جدکما صلی الله علیه و آله و سلم. یقول: صلاح ذات البین افضل من عامة الصلاة و الصیام. من شما و همه فرزندان و دودمانم و همچنین هر کس را که این گفتار به او برسد توصیه می‌کنم به تقوی الهی و نظم امور و صلح در میانتان [یا اصلاح و ایجاد صلح در میان همه]، زیرا من از جدتان رسول خدا (ص) شنیدم که می‌فرمود: صلح و اصلاح میان انسانها برتر است از عموم نماز و روزه.

امیرالمؤمنین حضرت علی (ع) پس از ضربتی که بر سر امیرکشیان فرود آمد، در لحظه‌هایی پایانی عمر دو فرزندشان امام حسن و امام حسین (ع) را جدا به اصلاح ذات‌البین توصیه کردند که این خود بسی والا تر از مرزهای اشباع عواطف بود. امری که آن امام همام از بزرگترین وظایف انسانی معرفی‌اش کردند.

قانون عمل و عکس‌العمل که در پس پرده محسوسات جریان دارد، مدام انسانها را به بیوستگی یکدیگر فرامی‌خواند و از گسیختن و اضرار منع می‌سازد چرا که زیبایی در انتظام به کثرت جلوه‌گر می‌شود.

به جمعیت پناه آریم از باد پریشانی

اگر غفلت کند آهنگ ما هوشیار هم باشیم

همه اندیشمندان که درباره اخلاق به قدر لازم و کافی توغل کرده‌اند به وحدت و بیوستگی و زیبایی معنوی برتراویده از آن معتقد گشته‌اند. حتی آن مکاتبی که اعتقادی به مبدأ و برانگیختگی انسانها نداشته، دم‌از وحدت زده و عمده دلیل آن را اخلاق فاضله انسانی معرفی کرده‌اند. زیرا هر چند برهانی که



رگ گردن انسان به انسان دارد، با پستان و پستی‌پروان ندارد. این است که هر چه مسافت مخلوق به خالق جمیل کمتر باشد بیشتر از جمال جاویدان او برخوردار خواهد شد. همین قرب است که به انسان مدد می‌رساند تا حجاب‌ها را یک‌به‌یک برگیرد و چهره دلاری حقیقت را بنگرد. این زیبایی (که طلعتش می‌خوانند) از رهگذر بر گرفتن حجاب جلوه‌گر می‌شود و بی‌درنگ رهسپار جانهای شیفته‌ای می‌گردد که دل به لقایش سپرده‌اند.

مشاهده در این وادی برخاستن عوایق است میان بنده و حضرت حق و راههای رسیدن به آن سه چیز است: یکی رسیدن از مرتبه علم به مرتبه حکمت. و دیگر نیل به درجه صفاوت از مرتبه صبر. و سوم رسیدن به عرصه تابناک حقیقت از درجه معرفت.

آدمی از درجه علم به درجه حکمت (خیر کثیر) به سه چیز رسد: به استعمال علم، تعظیم امر و اتباع سنت (مقام حکیمان). و از مرتبه صبر به درجه صفاوت به سه چیز می‌رسد: به حرمت در خلوت، و خجل از خدمت و ایثار به رفاقت.

زمشرق سر کو، آفتاب طلعت تو

اگر طلوع کند، طالعم همانون است

اتصال روح مؤمن به او، از ابتدای شناخت و تکاپوی اختیاری

صفت جمال یکی از صفات اوست (که با نظر به مفهومی که

دارد) غیر از حیات و قدرت و علم و اراده و دیگر صفات

ذاتی و صفات فعلی او می‌باشد. همچنین با توجه به اینکه

همه زیباییهای قابل تصور را او به وجود آورده است،

معلوم می‌شود که جمال او مافوق زیباییهای محسوس و

معقولی است که در دو قلمرو انسان و جهان قابل دریافت

می‌باشند. اگر ما توانسته باشیم زیبایی فوق عالم حس را

دریافت کنیم و بذراش شوم، اگر ما این حقیقت را

تصدیق کنیم که زیبایی آرمانهای معقول می‌تواند در ما

انحساط روانی به وجود آورد، توانسته‌ایم گاهی در مسیر

دریافت جمالش برداریم و اگر این حقیقت را هم تصدیق

کنیم که نیروهای دریافتگر درونی ما با عظمت‌تر از آن

است که تنها در جهت تصویربرداری از جهان بیرون

منحصر شود، می‌توانیم به وجود آن توان که جمال

کردگاری را دریابد واقف شویم

نهج البلاغه مولا علی (ع) پیوسته می‌کوشد تا آدمیان را به تمیز زیبایی از زیباتمایی شوق افزاید و ایشان را هشدار دهد تا زینت را به جای زیبایی نپذیرند. چه زینت، گزینه‌ای است که جلوه در عرض دارد و بی‌هیچ تردیدی سر آن ندارد تا گوهرها را خطاب قرار دهد. آرایشهای دنیایی (زینتگری) قصد پنهان‌سازی دارند و نه آشکارسازی. چرا که بر آنند تا آدمی را به دام کثرت‌ها بیفکنند



برای اثبات وحدت ارزشی و لزوم احساس آن نموده‌اند به صلابت ادله الهیون نیست اما به هر روی به انسانیت و ارزشهای آن وقعی می‌نهادند. حتی آن گروه از سران تحولات اجتماعی که ابراز تکیه بر وحدت ارزشی انسانها نکردند بر برابری و مساوات انسانها تأکید نمودند و کار خود از پیش بردند. براستی اگر وحدت‌گرایی اخلاقی در نهاد مردم جوامع انسانی اصالت نداشت، آنان به‌زودی از صفحه گیتی پاک می‌شدند. وحدت‌گرایی اخلاقی منشاء بروز زیبایی خاص است که در فرهنگ مقتدر اسلامی از آن با عنوان حسن نام برده می‌شود. حسن که همچون جمال (زیبایی) دارای تناسب و توازن و هماهنگی است، بهره‌مند از خصیصه خیر (خوبی) نیز هست، پس به اعتبار اینکه در آن خیر نهفته است منشاء سودمندی است.

آری؛ سودمندی آنجا روانه وجود انسانها می‌شود که از افتراق بپرهیزند و به وحدت روی آردند تا حسن را ملاقات کنند.

گر ز دست بر آید به خلق نافع باش
چو آفتاب به هر کوچه کوه دست طالع باش
قمر مباح که از شمش نور وام کتی
چو نور شمس به اجرام خرد ساطع باش
به جای آنکه بلایی به جان خلق شوی
هر آن بلا که توانی ز خلق دفع باش
«مع کل شیئی لایمقارته و غیر کل شیئی
لابمزایله». خداوند با همه اشیاء است بدون
نزدیکی و اتصال به آنها و غیر از همه اشیاء
است نه به‌طور جدایی برخوردار از حدود مرز.
خداوند سبحان به هیچ موجودی وعده
دیدار خود را نداده است مگر به انسان. البته
شایان ذکر است که آن معیتی که خداوند متعال
با آدمیان رشد یافته در وادی سیر خیر دارد، با
بلبدان خو کرده در مزبله‌های رذالت ندارد؛ و
نیز آن قربی که پروردگار عالم، کمتر از مسافت



در میدان سبقت در خیرات آغاز می‌گردد. احساس این وحدت، نشأت گرفته از ایمان به آنچه که عقل سلیم و وجدان پاک (از درون) و پیامبران الهی (از بیرون) حکم می‌کنند می‌باشد.

بستر لازم برای تحصیل چنین وحدتی در میان انسانها همان اصول و دریافته‌های یگانه از دو قلمرو انسان و جهان است که به حد لازم و کافی وجود دارد. همه انسانها از آنجا که دارنده فطرت مشترک انسانی هستند، زیباییهای پایدار معنوی را که از رهگذر عشق به محبوب ازل پدید می‌آید (ادراک می‌کنند و آن را می‌ستایند؛ و چون به ستایش آن برمی‌خیزند برای انتشار آن نیز به جد می‌کوشند.

«الْمَرْءُ عَدُوٌّ مَا جَهِلَهُ». انسان، دشمن آن چیزی است که نمی‌داند

آن یکی دباغ در بازار شد
تا خرد آنچه و را در کار بد
در زمان افتاد بیهوش و خمید
چون که در بازار عطاران رسید
بوی عطرش زد ز عطاران را
تا بگردیدش سرو بر جا افتاد
همچو مردار اوقناد او بی خبر
نیم روز اندر میان رهگذر

انسانهای دور از زیباییهای اصیل و راستین همانها که

تمامی سطوح روانی‌شان سرشار از کثافات جهل و آلودگیهای خودخواهانه است به مثل به آن مرد دباغ مانده‌اند، که موقع رویارویی با زیباییهای اصیل وضع معزّی‌اش برهم خورد و بیهوش بر زمین درماندگی بهن گشت. چه بسیار آدمیانی که مشام روحشان را از وزشهای رحمانی دور و مهجور نگه داشته‌اند و از چشمه ساران جوشان معرفت فرسنگها فاصله گرفته‌اند. چگونه بدون چراغ معرفت می‌توان به دیدار زیباییهای اصیل این عالم نایل آمد؟ چنین بی‌چراغان گم کرده راه، تیغ جهالت خود را به جانب آنچه نمی‌دانند کشیده‌اند و به دشمنی با آن پرداخته‌اند. و چه زیبا گفته‌اند که دانا در خواب، بیشتر به دیدار زیبایی نایل می‌آید تا نادان در بیداری. زیرا آنچه را که نادان زیبایی می‌پندارد چیزی جز قشنگی نیست. و قشنگی آن عنصر گریزان ناپایداری است که اگر چه بی‌درنگ حواس ظاهری را لحظه‌ای به جانب خود فرامی‌خواند و آدمی را به خریداریش سوق می‌دهد، اما چون ابر بهاری می‌گذرد.

آن کس که به سرزمین خرم شناخت پای نهد به همه زیباییهای رویتده معنویت خواهد رسید و آن کس که به شناخت، پشت کند رو به زشتی آورده‌است؛ زیرا عمر نادان فاقد طول و عرض است و با این همه فقر چگونه می‌تواند به انکشاف زیبایی بپردازد. گزارش نادان از زیبایی به قدر گرایش او به خرد، از حیث وجودی خارج است.



صفت جمال یکی از صفات اوست (که با نظر به مفهومی که دارد) غیر از حیات و قدرت و علم و اراده و دیگر صفات ذاتی و صفات فعلی او می‌باشند. همچنین با توجه به اینکه همه زیباییهای قابل تصور را او به وجود آورده‌است، معلوم می‌شود که جمال او مافوق زیباییهای محسوس و معقولی است که در دو قلمرو انسان و جهان قابل دریافت می‌باشند. اگر ما توانسته باشیم زیبایی فوق عالم حس را دریافت کنیم و پذیرایش شویم، اگر ما این حقیقت را تصدیق کنیم که زیبایی آرمانهای معقول می‌تواند در ما انبساط روانی به وجود آورد، توانسته‌ایم گامی در مسیر دریافت جمالش برداریم و اگر این حقیقت را هم تصدیق کنیم که نیروهای دریافتگر درونی ما با عظمت‌تر از آن است که تنها در جهت تصویربرداری از جهان بیرون منحصر شود، می‌توانیم به وجود آن توان که جمال کردگاری را دریابد و اوقف شویم

«ان الله جميل يحب الجمال و يحب ان يرى اثر نعمته على عبده». خداوند زیباست و زیبایی را دوست دارد؛ او دوست دارد که نمود نعمتش را در بنده اش ببیند.

منظور از جمال خداوندی پدیده و یا نمود عرضی نیست که از مقوله کیفیت به شمار می آید؛ و خداوند جسم نیست که او را کیفیتی باشد بلکه او آفرینشگر کیفیتهاست؛ مضافاً به اینکه اگر جمال الهی از مقوله کیفیت بود لازمه اش ترکیب است که برای حضرت کردگاری امکان ناپذیر می باشد. از سوی دیگر نیز نمی توان گفت: جمال خداوندی یعنی عظمت و جلال حضرت حق؛ چرا که این دو صفت از صفات کمالی اوست که ذات پروردگاری در حد اعلا دارنده آن است. می توان گفت و خوب آن ذات یگانه، عبارت دیگری از کمال او (یا وجوب مستلزم کمال مطلق) است.

صفت جمال یکی از صفات اوست (که با نظر به مفهومی که دارد) غیر از حیات و قدرت و علم و اراده و دیگر صفات ذاتی و صفات فعلی او می باشد. همچنین با توجه به اینکه همه زیباییهای قابل تصور را او به وجود آورده است، معلوم می شود که جمال او مافوق زیباییهای محسوس و معقولی است که در دو قلمرو انسان و جهان قابل دریافت می باشند. اگر ما توانسته باشیم زیبایی فوق عالم حس را دریافت کنیم و پذیرایش شویم، اگر ما این حقیقت را تصدیق کنیم که زیبایی آرمانهای معقول می تواند در ما انبساط روانی به وجود آورد، توانسته ایم گامی در مسیر دریافت جمالش برداریم و اگر این حقیقت را هم تصدیق کنیم که نیروهای دریافتگر درونی ما با عظمت تر از آن است که تنها در جهت تصویربرداری از جهان بیرون منحصر شود، می توانیم به وجود آن توان که جمال کردگاری را دریابد واقف شویم.

جمال آفتاب هر نظر باد
ز خوبی روی خوبه خونتو یاد
همای زلف شاهین شهبخت را
دل شاهان عالم زیر پر باد
کسی کوبسته زلفت نباشد
چو زلفت در هم و زیر و زیر باد
دلی کو عاشق رویت نگرود
همیشه غرقه در خون جگر باد

اگر چنین توان و استعدادی در ما نبود، خداوند سبحان این صفت را به پیامبران عظام تلقین نمی کرد تا آن را بر مردم القاء نمایند، مانند دیگر صفات جلال و کمال خداوندی که به پیامبران و اوصیاء (ع) تلقین شده یا تذکر صریح داده شده است که در آن صفات اندیشه کنند و عظمت خداوندی را دریابند. و همان طور که در دریافت اوصاف جلال، به صفت دریافت شده به عنوان صفت خداوندی با مفاهیم معمولی آنها که از مشهودات خود اخذ کرده ایم قناعت نمی ورزیم بلکه قاطعانه مغایرت صفات خداوندی را با مفاهیم معمولی تصدیق می کنیم منشاء

دریافتگری ما نیز در وادی صفت جمال آن ذات اقدس مفاهیم متعارف زیبایی نیست.

وقتی از علم خداوند سخن می گوئیم، می دانیم که منظور آن دانشهایی نیست که قابل اکتسابند و از مسیر حواس و اندیشه های منطقی به ژرفای درون ما راه می یابند دانشهایی که محدودیتها و نسبیتهای آن را احاطه کرده اند نیست.

علم خداوندی مسبوق به جهل و تردید هم نیست و نیازی به حضور عینی معلوم ندارد. بلکه در شناخت این صفات مقدس دریافتهای داریم که از عمیق ترین لایه های روانی ما برمی آید که:

«من عرف نفسه عرف ربه». هر کس که به خویشش خوبش معرفت پیدا کرد به پروردگار خود معرفت یافته است.

به یاد آوریم جمله معروف امیرالمؤمنین (ع) را در نهج البلاغه که در مقام پاسخگویی به دغلب بمانی که پرسید: «هل رأیت ربک؟ آیا پروردگارت را دیده ای؟». چنین فرمود: «لم اعبد رباً لم اره». نپرستیده ام پروردگاری را که ندیده باشم. سپس آن مولای همه دورانها چنین می فرماید: خدا را با چشم نمی توان دید، بلکه این دل است که با حقایق ایمان او را می بیند. همچنین عقل نظری هم نمی تواند او را درک کند؛ زیرا:

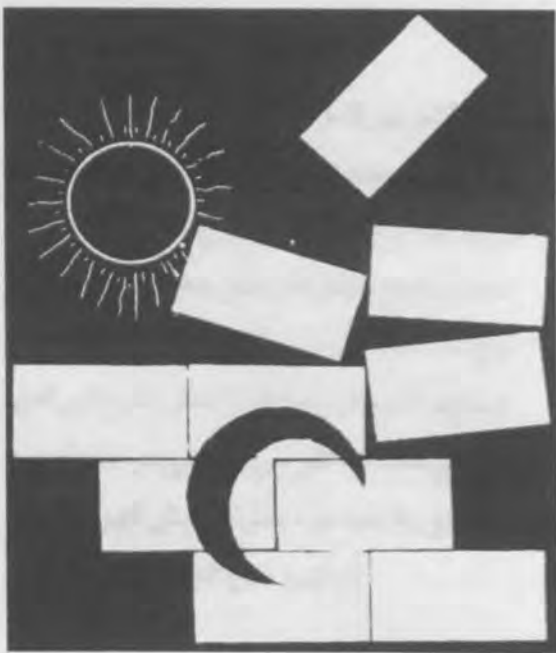
خود گر سخن بر گزیند همی
همان را گزیند که بیند همی

از سوی دیگر معنای زیبایی، عبارت از آن حقیقتی است که در برابر درک آدمی بر نهاده می شود و موجبات تحریک ذوق (احساس خاصی که به یاری آن می توان زیباییهای مکتوم را یافت) می گردد و یا در وضع روانی ادسی انبساطی به وجود می آورد.

مرحوم علامه محمدتقی جعفری در کتاب «زیبایی و هنر از دیدگاه اسلام» می نویسد:

«زیبایی، نمودی است نگارین و شفاف که بر روی کمال کشیده شده است و کمال، عبارت است از قرار گرفتن هر موضوعی در مجرای بایستگیها و شایستگیهای خود». ولی بدان جهت که جمال الهی از مقوله کیفیتهای قابل مشاهده در نمودهای عینی نیست در نتیجه معنای زیبایی الهی حقیقتی فوق برده نگارین این زیباییها می باشد.

منشاء دریافت جلال و کمال خداوندی نمی تواند خود اشیاء و کائناتی که در پهنه هستی در جریانند بوده باشد چرا که اینها ناچیزتر از آنند که مجلای عظمت و جلال و کمال الهی باشند؛ هم از این روست که جمال و جلال با هم در دعاها ذکر می شوند. «و اجعل لسانی بذکرک لهجاً و قلبی بحبک متیماً». پروردگارا، زبانم را به ذکر تو گویا و دلم را با محبتت بیقرار فرما. در این جمله واژه متیم که از ماده تیم است به معنای بیقرار است؛ مخصوصاً به قرینه بحبک ترکیب این دو کلمه قطعاً معنای اشتیاق شدید و حد اعلا محبت را می رساند ک مبدل به بیقراری می شوند؛ پدیدآورنده این حال، صفت جمال خداوندی



با دانستن اینکه از بهشت آمده ایم و به دیدار
 بهشت رخصاره آن شاهد دلارام خواهیم
 شتافت، می توانیم حقیقت
 زیبایی را دریابیم. همان زیبایی
 غرور انگیزی که ترسیم کننده هندسه
 شخصیت انسان است؛ انسانی که مبدأ و
 معاد خود را می داند، لذا
 به فضیلت رسیده است و فضیلت یعنی
 زیبایی پایدار

است.

قرائت هوشیارانه نفس خویش همت گمارد و برای نیل به منزلگه
 اصل، توشه های گرانسنگ جمع آورد.

در این وادی، شیطان لعین با توسل به زیبایی اغواگرانه
 (تبرج) سعی در آن دارد تا از راه زخارف دنیا به ناتوان سازی عقول
 بپردازد. او به مانند اغواگری زبردست انسانها را پشت به دریای
 حقیقت می نشاند و می کوشد تا با حیل بسیار، پوسته حلزونی را
 در گوش ایشان قرار دهد و آنان را به طنین کاذب آوای دریا
 مسحور و مقنون سازد. زیباتمایی (و نه زیبایی) از زخارف دنیا
 همان چیزی است که شیطان از مسیر شیدایی انسانها به حفظ و
 صیانت از زخارف دنیا بدان متوسل می شود.

نهج البلاغه مولا علی (ع) پیوسته می کوشد تا آدمیان را به
 تمیز زیبایی از زیباتمایی شوق افزایش دهد تا
 زینت را به جای زیبایی نپذیرند. چه زینت، گزینه ای است که جلوه
 در عرض دارد و بی هیچ تردیدی سر آن ندارد تا گوهرها را خطاب
 قرار دهد. **اولیای دنیایی** (زینتگری) قصد پنهان سازی دارند
 و نه آشکار سازی. چرا که بر آنند تا آذنی را به دام کثرتها بیفکنند.

نهج البلاغه با بکار بستن هماهنگی تام و تمام میان معنی و
 لفظ که آن را به حد اعلائی زیبایی می رساند بر علیه زیبایی صوری
 می شورد؛ و بسان قرآن مجید (طه آیه ۱۳۱) زیبایی صوری را
 یکی از وسایل «آزمایش» اولاد آدم ذکر می کند. اینجاست که
 انسان باید به مبارزه با امواج برخیزد و با تمسک به «بها» (زیبایی
 بهت آفرین چیره بر ذات جهان) نگذارد بیانه های دنیایی او را به
 سنگلاخهای بی پایان از گرفتار سازد.

نهج البلاغه بحری است از زیبایی اصیل. هر معنایی در خانه
 لفظ متناسب خود جای گرفته است و رسایی و شیوایی در حد
 اعلائی خود قرار دارند. هیچ واژه ای به عزم تزیین صرف به کار
 بسته نشده و هیچ اندیشه ای بدون اتحاد همه جانبه با شاکله کلی
 سخن و کلمات، چهره نمایی نمی کند. کتابی که نه تنها فراخوان
 مسلمانان به بیلااقات بی پایان زیبایی اصیل است که خود جلوه ای
 ستودنی از آن برای همیشه ایام به شمار می آید.

ذکر برخاسته از میدان تفکر است؛ تفاوت میان این دو آن
 است که تفکر، جستن است و تذکر، یافتن. تذکر؛ به گوش ترس
 ندای وعید شنیدن و به چشم رجا با منادی به وعده دوست
 نگریستن و به زبان نیازمندی، منت را اجابت کردن است. زبان
 ذاکر، ناقل زیباییهای شورانگیز است و در این وادی هرچه به
 حقیقت ذکر نزدیک و نزدیک تر شود، بویاتر، گویاتر و دل انگیزتر
 می گردد. پس بی سبب نیست که نهج البلاغه مولا علی (ع) تا
 بدین پایه مخاطبان خاص و عام را به نزدیک خود فرامی خواند و
 به مهمان شراب عطش می بخشد. زبانی که نه در تشبیه که در
 تنزیه و تقدیس سر از پای نمی شناسد و چنان همگان و همگنان
 را در تجلیات اسماء و صفات صانع مطلق غرقه می سازد که آدمی
 خود را از آرایش اجسام و اصنام پاک می یابد و عمیقاً احساس
 می کند که از تعلق و تکلف دور شده و به جانب وحدت فراخوانده
 شده است. همین سیر از کثرت به جانب وحدت، زیبایی خاصی
 (صباحت) به انسان عطا می کند. آدمی خود را در بوستان
 طراوت خیزی می یابد که همه چیز برخوردار از نوعی نوشکفتگی
 و غنچه وحشی است.

چشم در صنع الهی باز کن لب را ببند
 بهتر از خواندن بود دیدن خطاستاد را
 «زَخَارِفِ الدُّنْيَا تَقْسِدُ الْعُقُولَ الضَّعِيفَةَ». آرایشهای دنیا
 عقول ناتوان را فاسد می کند

در طول تاریخ بشر، توانمندیهای فراوانی در راه پوشاندن
 حقایق با تشبث به آرایشهای فریبنده مستهلک شده و نابود
 گشته است. این خود زبونی آشکاری که آدمی به جای ارتباط
 برقرار کردن با حقیقت عزم در پوشاندن آن می کند و به جای
 شناخت دنیا به پرستش آن همت می گمارد. حال آنکه دنیا نه
 پرستیدنی، نه نگهداشتنی و نه بخشیدنی که کالایی
 مصرف شدنی است. دنیا در اصل، مزرعه ای است که دلالت بر
 بیرون خود دارد. غایت دنیا در خود آن نیست، که دنیا مجال
 مغنمی است برای توفیق در عقبی. فرصتی است تا آدمی به